جلسه 601

دوشنبه 05/02/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللّعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به فروعی بود که مطرح شده بود به عنوان دلیل بر حرمت تجری. فرع اول این بود که اگر سفری بکند که خوف ضرر در آن هست، این موجب تمام در نماز هست ولو کشف بشود که واقعا ضرری نبوده است. و این غیر از تجری چیز دیگری نیست.

که ما عرض کردیم که بعید نیست که بگوئیم سفری که مصداق تجری است مسیرة لیست بحق هست که در روایات صحیحه فرموده اند موجب تمام نماز هست.

مرحوم آقای خوئی فرمودند که ما قبول نداریم سفر تجری موجب تمام هست در نماز. ظاهر مسیرة لیست بحق یعنی مسیرة باطل شرعی. وباطل شرعی یعنی حرام منجز. ولکن این سفر، سفر حرام منجز هست، چون منافی با وجوب حفظ نفس است. لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة یعنی حفظ نفس واجب است. کسی که از یک راه نا امن می رود ولو هیچ حادثه ای برایش پیش نیاید این منافات دارد با حفظ نفس، حفظ نفس یعنی تحفظ بر نفس و عدم الغاء نفس در معرض هلاک. ولذا مثلا اگر پدر به همسرش بگوید که فرزندمان را حفظ کن. اگر مادر این فرزند را رها بکند در کوچه و خیابان ولو آسیب هم نبیند پدر اعتراض می کند می گوید تو حفظ نکردی پسرمان را، نگهداری نکردی او را، تحفظ نکردی بر او. ولذا مرحوم آقای خوئی فرموده اند ما معتقدیم اینکه می گویند نظر به ریبه حرام است، حالا نظر به شهوة حرام است روشن، اما نظر به ریبه حرام است یعنی نظری که همراه با شهوت فعلا نیست، ولی خوف انجرار به زنا هست، ایشان می گوید ما این را هم حرام می دانیم، چون قرآن فرموده است که باید مؤمنین و مؤمنات حفظ فرج بکنند، والذین هم لفروجهم حافظون، یا قل للمؤمنین یحفظوا فروجهم. حفظ فرج یعنی از کاری که خوف وقوع در زنا هست اجتناب کند. لازمه فرمایش آقای خوئی این است که حالا اگر خوف وقوع در زنا نبود خوف وقوع در حرام بود. مثلا الان نظر به شهوة نمی کند ولی می گوید من می ترسم که به مرور منجر بشود به علاقمند شدن به آن دختر و نظر بشهوة وتکلم بشهوة، اما از خود مطمئنم که منجر به زنا نمی شود. خب لازمه فرمایش آقای خوئی این است که این جائز باشد. ولی ظاهر مشهور که می گویند نظر همراه با ریبه حرام است مطلق خوف وقع در حرام را می گویند.

البته انصافا فرمایش مشهور دلیل واضحی ندارد که نظری که بشهوة نیست ولی صرفا خوف وقوع در حرام هست ما بگوئیم این حرام است، ما دلیل واضحی بر آن پیدا نکردیم.

این فرمایش آقای خوئی که سفری که خوف ضرر در آن هست منافات با حفظ نفس دارد درست نیست. اولا این اخص از مدعاست، گاهی ضرر، ضرر حرام هست ولی مصداق تهلکه نیست. شما دلیلتان لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة است. تهلکه یا مردن است و یا در حد مردن، مثل بریده شدن پاهای یک شخص. خب این عرفا نابودی است. نابودی یا مردن است یا چیزهایی که شبیه مردن است از نظر عرف نابودی است. اما هر ضرر محرمی که مصداق تهلکه نیست. حالا ممکن است آقای خوئی بگویند من دلیلم بر حرمت اضرار به نفس فقط آیه لاتلقوا بایدیکم الی التهلکه است، ولذا مطلق اضرار به نفس را حرام نمی دانم، فقط القاء نفس در موت و شبه موت مثل قطع شدن اعضاء رئیسه بدن را حرام می دانم، ولی به هر حال مشهور که قائلند ضرر زدن به بدن حرام است مطلقا اگر ضرر زدن معتدبه باشد یا بعضی ها مثل آقای سیستانی قائلند که إذا کان الضرر بلیغا، ضرر زیاد و قابل توجه، ضرر ممکن است معتدبه باشد یعنی لایتسامح فیه العرف، ولکن ضرر بلیغ نیست. ضرر بلیغ آن ضررهای جدی است. مشهور می گویند ضرر معتدبه ولی ایشان می گویند ضرر بلیغ، یعنی ضرری که یعدّ لالقاء النفس فی التهلکة، ولذا ایشان می گوید یا موت یا قطع اعضاء رئیسه. اما به هر حال مشهور که می گویند ضرر معتدبه حرام است آنجا دیگر نمی شود بگوئیم که منافات دارد با حفظ نفس. القاء در مسیری که خوف ضرر معتدبه بر نفس دارد او منافات با حفظ نفس ندارد. چون حفظ نفس مربوط به حفظ نفس است از نابود شدن، لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة.

سؤال وجواب: وانفقوا فی سبیل الله و لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة در جهاد با دشمن از انفاق به مال خودتان دریغ نکنید، خودتان را نابود نکنید با ترک انفاق در راه خداو این هلاک یعنی نابودی. راجع به حضرت یوسف هست که حتی إذا هلک، یعنی حتی إذا مات. هلاک یعنی نابودی و مرگ.

ثانیا: برفرض ما دلیل داشته باشیم، لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة که آقای خوئی از آن استظهار کرد وجوب حفظ نفس را، ما توسعه بدهیم بگوئیم حفظ نفس از مطلق ضررها، ما این بیان آقای خوئی را قبول نداریم که اگر انسان از مسیر ناامنی برود و اتفاقا حادثه ای برایش پیش نیاید عرف بگوید القی نفسه فی التهلکة خودش را در نابودی انداخت. نه، اتفاقا در نابودی نیفتاد. صرف اینکه انسان از یک مسیری برود که خوف نابودی هست عرف نمی گوید القی نفسه فی الهلاک والموت.

سؤال وجواب: اگر هلاک می شد که روشن است، کلام در این است که در فرضی که واقعا هیچ ضرری متوجه این شخص نشد اگر انسان به یک مکان ناامنی برود و نجات پیدا می کند می گویند عرّض نفسه للهلاک، نفسش را در معرض هلاک قرار داد نمی گویند نفسش را در هلاکت انداخت. ألقی نفسه فی الهلاک یعنی خودش را به هلاکت انداخت، این را نمی گویند، می گویند خودش را در معرض هلاکت قرار داد.

سؤال وجواب: خوف ضرر در ضررهای مهم منجز است، ما که منکر این نیستیم، اما اینکه شما بگوئیم اگر واقعا هم دچار ضرر نشدید حرام نفسی مرتکب شدید چون القاء کردید خودتان را دردهلاک ولو هلاک نشدید، ما این را قبول نداریم. ما خودمان را القاء در نابودی نکردیم، ما خودمان را در معرض نابودی قرار دادیم. ولذا ما حرام نفسی مرتکب نشدیم، همان تجری است.

این ارجع به فرع اول.

سؤال وجواب: الوقوف عند الشبهات خیر من الاقتحام فی الهلکات یعنی اگر شما این عمل شبهه ناک را انجام بدهی ومصادف بشود با حرام واقعی آنوقت می شود اقتحام فی الهلکات. شما مثلا علم اجمالی داری یکی از این دو مایع خمر است، مایع اول را بخوری، امام می فرماید وقوف عند الشبهة که این مایع را نخوری بهتر است، یا این مایع را بخوری و واقعا هم خمر باشد که خودت را در عذاب خدا نداخته باشی، کدام بهتر است؟ اقتحام فی الهلکة صددرصد نیست، ولذا هیچکس به این روایت استدلال نکرده بر استحقاق عقاب بر تجری، که بگوید کسی که وقوف نکند عد الشبهة یقینا خود را در هلاک انداخته است و هلاک هم یعنی عقاب. نه، روایت ظهوری در این مطلب ندارد. روایت مفادش این است که آدم از این شبهه اجتناب بکند بهتر است یا اینکه مرتکب این شبهه بشوی و خدای نکرده یک وقت مصادف با حرام واقعی بشود آنوقت افتاده ای در نابودی. یک بیان عرفی است. یک آقایی می گوید من از امشب می خواهم از این راه مخوف بروم یک طلبی دارم از شخصی بگیرم و برگردم، شما می گوئید آقا آدم طلبش را نگیرد بهتر است یا اینکه برود و نابود بشود؟ یعنی اگر رفتی و نابود شدی چکار می کنی؟ خب فوقش نرو طلبت را وصول نکرده ای، اما بروی و در دام شیر قرار بگیری آنوقت چکار می کنی؟ مثل این می ماند، نه اینکه حتمی است، همینکه در معرض هست این بیان صدق می کند. این عبارت بیش از این ظهور ندارد.

اما فرع دوم: وجوب مبادرت به نماز در فرض ضیق وقت.

مسلم وجوبش نفسی نیست. ادعای اجماع بر اینکه اگر کسی ترک کند نماز را در فرض خوف ضیق وقت و واقعا هم وقت موسع باشد عصیان کرده، این ادعای اجماع مسامحه است. آنی که هست این است که خلاف وظیفه ظاهریه عمل کرده. وجوب طریقی دارد مبادرت به نماز در فرض خوف ضیق وقت. چون دلیلش یا صحیحه زراره است راجع به مسافری که آب ندارد، دارد که إذا خاف أن یفوته الوقت فلیتیمم ولیصل، وقتی خوف فوت وقت داشت تیمم بکند و نماز بخواند. خب از این بیش از حکم طریقی استفاده نمی شود. یا روایت محمد بن سنان راجع به کسی که در فرض ضیق وقت خوف دارد که اگر نماز ظهرش را بخواند نماز عصرش فوت می شد، روایت دارد که در این صورت فلیبدأ بالعصر، نماز عصر را بخواند، نماز ظهر را بعدا قضاء کند. خب این هم بیش از حکم وجوب طریقی از آن استفاده نمی شود. از آن استفاده وجوب نفسی نمی شود. اگر بگویند شما هنگامی که خوف داشتی نماز ظهر فوت بشود برو نماز عصر بخوان، این فقط بیان می کند که وظیفه فعلیه ات این است، اما اینکه این وظیفه واقعیه است یا وظیفه ظاهریه، دیگر این را بیان نمی کند. ظهور ندارد در اینکه وظیفه واقعیه تو این است.

سؤال وجواب: اگر شارع در یک جائی بگوید ثم انت فی وقت منهما حتی تغرب الشمس شما فرصت داری برای نماز ظهر و عصر تا زمان غروب آفتاب، در یک روایت دیگر بگویند إن خفت فوت الوقت فبادر الی صلاة العصر، عرف از جمع بین این دو خطاب چه می فهمد؟ می فهمد که بقاء وقت واقعا قبل از غروب آفتاب موضوع است برای سعه وقت نماز ظهر و عصر، ولکن اگر خوف داشتی که فوت بشود نماز عصر، وظیفه فعلیه ات این است که نماز عصر بخوانی. ونماز عصری هم که می خوانی مسلم مجزی است ولو کشف خلاف بشود، در او بحثی نیست، بحث در اجزاء نیست، ما هم قائل به اجزاء می شویم بر اساس حدیث لاتعاد، ولکن ظهور ندارد این روایت که اگر شما نماز نخواندی بعد معلوم شد که هوا زود تاریک شده بوده یک ساعت مانده به غروب آفتاب، شما حرام نفسی مرتکب شدی، این روایت ظهور ندارد.

سؤال وجواب: وجوب حفظ فرج وجوب نفسی است دیگر، این فرق می کند با اینکه دو تا خطاب داریم، یک خطاب می گوید شما تا غروب آفتاب وقت داری برای نماز ظهر و عصر، و یک خطاب می گوید اگر خوف داشتی که غروب آفتاب بشود سریع نماز عصر بخوان، خب این متعارف عرفی بیش از وظیفه فعلیه نیست.

حالا اگر کسی آمد گفت که واجب نفسی است مبادرت به نماز عصر، این دلیل بر حرمت تجری نمی شود، بلکه یک واجب نفسی است مثل بقیه واجبهای نفسیه. به درد مستدل به این فرع بر حرمت تجری نمی خورد. فوقش شما توسعه می دهید در واجبات نفسیه، یک واجب نفسی هم می شود وجوب مبادرت به نمازعصر عند خوف ضیق وقت، خب واجب نفسی می شود تجری نمی شود که، ترکش می شود ترک واجب واقعی. اما ما استظهارمان کالمشهور این است که اینها حکم طریقی اند حکم نفسی نیستند.

ومشهور هم در کجا گفته اند اگر کسی مبادرت نکرد به نماز عصر عند خوف ضیق الوقت، عاصی است؟ این تعبیر متأخرین است، آنها همچنین چیزی نگفته اند، بلکه گفته اند باید این کار را بکند که فلیبدأ بالعصر، اما إن لم یبدأ بالعصر کان عاصیا ما همچنین چیزی پیدا نکردم در کلمات مشهور تا استدلال کنیم بگوئیم چون در اینجا تعبیر کرده اند کان عاصیا و فرض این است که اینجا جز تجری چیز دیگری رخ نداد پس تجری عصیان است، ما همچنین چیزی پیدا نکردیم.

برای وجوب مبادرت به واجب عند خوف ضیق الوقت استدلال هم می شود به قاعده اشتغال. آقای خوئی هم این استدلال را مطرح می کند، می گوید هر واجب موسعی اگر (تازه آقای خوئی خوف هم نمی گوید بالاتر می گوید) احتمال عرفی بدهید که اگر الان انجام ندهید بعدا عاجز بشوید، یجب البدار. زنی که اول وقت هست احتمال می دهد ولو از باب اینکه شاید عادتش زودتر بشود احتمال می دهد که اگر الان اول وقت نماز نخواند حبض بشود باید اول وقت نماز بخواند. آقای خوئی می گوید ولو خوف وفت نداشته باشد احتمال عقلائی بدهد، چرا؟ برای اینکه قاعده اشتغال می گوید الاشتغال الیقین یقتضی الفراغ الیقینی، قاعده عقلیه است، یا به تعبیر آقای سیستانی قاعده عقلائیه است، که ما هم این تعبیر دوم را قبول داریم.

و اگر کسی بگوید استصحاب می کنیم بقاء قدرت بر این واجب را تا آخر وقت.

آقای خوئی می گوید این حرفها را نزنید. شما می خواهید استصحاب بقاء قدرت بکنید لازمه بقاء قدرت را که لازم عقلی آن هست، لازمه عقلی بقاء قدرت را که تحقق امتثال است از شما در آینده، با این استصحاب می خواهید لوازم عقلیه را اثبات کنید؟ اینکه می شود اصل مثبت. استصحاب می گوید من قدرتم تا آخر وقت محفوظ است، پس آخر وقت نماز خواهم خواند. اینکه می شود اصل مثبت.

بله اگر شارع خود بقاء قدرت را موضوع برای جواز شرعی تأخیر قرار بدهد، بگوید إن کنت متمکنا من الصلاة فی آخر الوقت یجوز لک التأخیر. بله ما حرفی نداریم. حکم شرعی به جواز تأخیر موضوعش بقاء قدرت است ما با استصحاب موضوعش را اثبات می کنیم. ولی ما همچنین مطلبی نداریم. ما همچنین حکم شرعی ای به نام جواز التأخیر تا آخر وقت که موضوعش بقاء قدرت باشد نداریم. جواز تأخیر حکم عقل است. عقل می گوید وقتی مولا از شما طبیعت فعل را ما بین الحدین خواست فرقی نمی کند اول وقت نماز بخوانی مصداق طبیعت صلاة بین الحدین است آخر وقت هم نماز بخوانی مصداق اوست. این را عقل می گوید، شارع حکم به جواز تأخیر نکرد. شارع گفت من از تو طبیعت را می خواهم، شما ترخیص داری در تطبیق این طبیعت بر فرد آخر وقت، نه اینکه جواز تأخیر داری. شما مرخصی این طبیعت را بر فرد آخر وقت تطبیق کنی، اما شما مطمئنی که تطبیق خواهی کرد؟ از کجا مطمئنی؟ استصحاب که اطمینان نمی آورد. شارع گفت من اجازه می دهم تطبیق کنی این طبیعت را بر فرد آخر وقت، اما شما که مطمئن نیستی تطبیق خواهی کرد، شاید عاجز بشوی اگر الان اول وقت نماز نخوانی. شارع هم که جواز تأخیر را به عنوان حکم مستقل جعل نکرده برای بقاء قدرت تا با استصحاب بقاء قدرت جواز تأخیر شرعا اثبات بشود.

ما در این مثال حیض یا مثالی کسی که خوف دارد که اگر قضاء نکند نمازهایش را ممکن است سکته بکند، ممکن است بیماری ای پیدا کند که دیگر نتواند نمازهایش را ایستاده قضاء کند، بله ملتزم می شویم که یجب البدار عقلا. البته سیره عقلائیه این است که تا خوف پیدا نکنند اصالة السلامة جاری می کنند، تا نترسد و چهار تا دوست وآشنایش فوت نکنند که احساس خوف پیدا نکند این آقا، سیره متشرعه این است که در واجب موسع تأخیر می اندازند. اما اگر خوف پیدا کند انصافا باید مبادرت کند.

اما ما نحن فیه یک فرقی می کند. ما نحن فیه این است که خوف ضیق وقت دارد، یعنی این آقا می گوید بالاخره من نمازم را می خوانم، حالا یا اداء می خوانم یا قضاء. هر چه می گویند آقا خوف نداری که دارد آفتاب طلوع می کند؟ می گوید چرا خوف دارم ولی مگر نمی گوئید قاعده اشتغال، بیائید برایتان توضیح بدهم که قاعده اشتغال چه جوری جاری می کنیم. می گوید قاعده اشتغال اقتضاء می کند امتثال وجدانی را؟ یا امتثال اعم از وجدانی و تعبدی را؟ می گوئید بله قاعده اشتغال اقتضاء می کند اعم از امتثال وجدانی یا تعبدی را. ولذا آدم با استصحاب وضوء نماز می خواند. بعد این آقا می گوید خیلی خب، من با آن زنی که خوف حیض دارد فرق می کنم. آن زن مطمئن نیست که نماز می خواند، آن کسی که خوف فوت دارد خوف مردن دارد مطمئن نیست که نماز قضائش را می خواند، اما من مطمئنم نماز امروز را می خوانم، نیم ساعت دیگر من نماز صبح امروز را می خوانم، حالا نیم ساعت دیگر نمی دانم آفتاب زده یا نه، پس نماز می خوانم وجدانا. شرط نماز ادائی بقاء وقت است، استصحاب استقبالی هم می کنم که این وقت تا نیم ساعت دیگر باقی است. پس الان استصحاب استقبالی می کنم اما نه راجع به بقاء قدرت تا بگوئید می شود اصل مثبت. نه راجع به خود امتثال، نماز می خوانم وجدانا والوقت باق تعبدا. مشکل حل است دیگر. مثل کسی که وضوء گرفته ولی می ترسد که اگر الان نماز نخواند وضوئش باطل بشود و دیگر آب هم نیست، آیا می شود به این آقا گفت سریع نماز بخوان؟ نه لازم نیست بگوئیم، چرا؟ برای اینکه این آقا می گوید من که نماز می خوانم، حالا ممکن است نماز با این وضوء نخوانم و وضوئم باطل بشود، خب فوقش با تیمم می خوانم، اما یقینا نماز می خوانم. پس نماز خواندن من محرز است بالوجدان، وضوء داشتن من هم در حال نماز محرز است با استصحاب استقبالی. استصحاب استقبالی را که شما قبول دارید، حالا نسب الی صاحب الجواهر که استصحاب استقبالی را قبول ندارد ولی شما که قبول دارید، اطلاق دارد لاتنقض الیقین بالشک ولو شک مربوط به مستقبل باشد. استصحاب استقبالی می گوید بگو انشاء الله تا زمان نماز آینده وضوئم باقی است. خود امتثال تعبدا احراز می شود.

ولذا در این خوف ضیق وقت معتقدیم اگر نبود صحیحه زراره راجع به فإذا خاف أن یفوته القوت فلیتیمم و لیصلّ، ویا نبود روایت محمد بن سنان إذا خاف أن تفوته فلیبدأ بالعصر ما می گفتیم استصحاب بقاء وقت جاری کن مشکلی نیست. استصحاب کن بقاء وقت را. نماز خوذاهی خواند بالوجدان، استصحاب می گوید تا وقت نماز وقت باقی است، احراز کردی امتثال تعبدی را. ولذا اشکالی که ما به مرحوم آقای گلپایگانی داریم در تعلیقه عروه این است که ایشان به این روایت توجه نکرده علی القاعده حساب کرده، کجا؟ در این مسأله که یکی از مسوغات تیمیم خوف ضیق وقت است. آقای گلپایگانی حاشیه زده فرموده مسأله دو صورت دارد: یک وقت نمی دانم وقت مضیق است یا موسع، 5 دقیقه مانده به طلوع آفتاب یا یک ربع، اگر 5 دقیقه مانده باشد نمی رسم بروم وضوء بگیرم یا غسل کنم بیایم نماز بخوانم، اینجا استصحاب می کنیم بقاء وقت را تا یک ربع، می رویم وضوء می گیریم یا غسل می کنیم نماز می خوانیم. اما ویک وقت می دانیم 5 دقیقه مانده به طلوع آفتاب، من خودم نمی دانم می توانم جمع و جور کنم وضوء ونمازم را در این 5 دقیقه یا نه نمی توانم جمع وجور کنم، خب اینجا استصحاب بقاء وقت جاری نیست دیگر. چون وقت مشخص است پنج دقیقه بیشتر نیست، اینجا استصحاب می گوید تو جمع و جور نخواهی کرد وضوئت را ونمازت را در این پنج دقیقه، اینجا باید برویم تیمم کنیم.

می گوئیم جناب آقای گلپایگانی ره علی القاعده درست فرمودید، علی القاعده همین است، اما روایت را چه می کنید؟ روایت می گوید إذا خاف أن یفوته الوقت فلیتیمم و لیصل، استصحاب بقائ وقت خوف را از دل مکلف بیرون می برد. حکومت یا ورود که ندارد بر خوف فوت وقت، خوف فوت وقت وجدانا هست ولو استصحاب جاری بشود.

سؤال وجواب: خوف دارید یا ندارید؟ استصاب خوف را از بین نمی برد. والا شما ده میلیون به ما قرض بدهید تا سی سال دیگر، استصحاب استقبالی هم می گوید ما تا سی سال دیگر زنده ایم، آیا خوف از دل شما می رود؟! نه. استصحاب تعبد است. بله اگر می گفت لست بخائف می شد حکومت، اما نگفت لست بخائف، گفت لاتنقض الیقین بالشک، نگفت آثار خوف را بار نکن. پس وجدانا خوف هست تعبدا هم که الغاء نشد خوف، لذا آثار خوف که وجوب مبادرت هست بار می شود. ولذا ایشان با توجه به روایت نباید این تعلیقه را می زد، باید می فرمود یجب التیمم عند خوف ضیق الوقت علی أیّ حال.

بخاطر این روایت ما در این فرع خوف ضیق وقت می گوئیم باید مبادرت کند به نماز. ولی اگر این مبادرت نکرد و بعد کشف شد که وقت موسع بوده تجری کرده، بیش از تجری فهمیده نی شود. کان عاصیا هم که آقایان گفته اند که فقهاء فرموده اند کان عاصیا، ما این فقهاء را نمی دانیم کجا فرموده اند کان عاصیا؟ ما که پیدا نکردیم، حالا یک کسی هم بیاید بگوید کان عاصیا آیا این دیگر شد اجماع تعبدی کاشف از حرمت تجری؟ این حرفها نیست.

اما الفرع الثالث انشاءالله فردا عرض می کنیم.